

سیاست تئوری و تئوری قدرت سیاسی: دو دهه مطالعات زنان ایران در تبعید

متن سخنرانی شهرزاد مجاب در یازدهمین کنفرانس بین‌المللی بنیاد پژوهش‌های ایران - ژوئن ۲۰۰۰

«مطالعات زنان» زمینه جدیدی از دانش است که ابتدا در سالهای ۱۹۷۰ در آمریکا بوجود آمد و سپس به کانادا و اروپا و سایر کشورها گسترش یافت. تردیدی نیست که زنان از مدتها پیش، بویژه در غرب، موضوع تحقیق بوده‌اند. اما تحقیقات درمورد زنان بصورت یک رشته یا زمینه از دانش مانند جامعه‌شناسی، اقتصاد، فلسفه یا تاریخ وجود نداشت. تحقیق در مورد زنان پراکنده بود، تدریس وجود نداشت و فاقد مجموعه‌ای از تئوری‌ها و متدولوژی‌های خودش بود. سال‌های ۱۹۶۰ سالهای سرشار از مبارزه بود. در این سالها فمینیست‌ها بویژه در آمریکا مجموعه دانش موجود بویژه علوم انسانی و اجتماعی را به نقد جدی کشیدند و نشان دادند که همه علوم مردسالار و مرد - مدار بوده‌اند. همه علوم به بازتولید نظام مردسالاری و تداوم انقیاد زنان کمک کرده‌اند. جنبش فمینیستی آمریکا برای مقابله با دانش مرد - مدار، پروژه خلق دانش غیر سکسیست را مطرح کرد.

منظور من از «مطالعات زنان ایران» کلیه پژوهش‌هایی است که با دیدگاه‌های گوناگون فمینیستی به خلق دانش در مورد زنان ایران می‌پردازند. تردیدی نیست که می‌توان پژوهش‌هایی را که فمینیستی هم نیستند جزو مطالعات زنان ایران بحساب آورد اما منظور من در اینجا بیشتر مطالعات فمینیستی است. با وجود اینکه زنان ایران هم مدتها است که موضوع تحقیق هستند. اما «مطالعات زنان ایران» بعنوان یک زمینه مشخص و مستقل دانش تا چندی پیش وجود نداشت. اما می‌توان گفت که در طول دو دهه گذشته، «مطالعات زنان ایران» بعنوان زمینه‌ای از علوم انسانی و علوم اجتماعی پا به عرصه وجود گذاشته است.

از جمله نشانه‌های رشد سریع مطالعات زنان ایران می‌توان به این موارد اشاره کرد: در سالهای اخیر در ایران چند کتابشناسی زنان، چندین مجله تحقیقی زنان و سالنامه زنان انتشار یافته است. در خارج از کشور حداقل ۱۴ نشریه زنان منتشر شده و دو کتابشناسی بزبان فارسی و انگلیسی همین چند روز از زیر چاپ درآمده. همچنین تاسیس «بنیاد پژوهش‌های زنان ایران» و کنفرانس‌ها و نشریه سالانه آن و نیز مجلاتی چون نیمه دیگر، فصلنامه زن و غیره همه حاکی از بدنی آمدن این عرصه مهم از مبارزه آگاهانه علیه نظام پوسیده مردسالاری است. (اما در این مطالعات روندهای خاصی وجود ندارد...)

روندهای «مطالعات زنان ایران»

سقوط رژیم سلطنتی و بقدرت رسیدن جمهوری اسلامی در ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) نقطه عطفی در مطالعات زنان ایران بشمار می‌رود. آشکارترین تحول، رشد بی‌سابقه تحقیق درباره زن ایرانی، اسلام و روابط جنسیت است. بقدرت رسیدن رهبران اسلامی و یورش بلافاصله آنها به زنان و تحمیل نظام آپارتاید جنسی و دیگر تجاوزات به حقوق زنان باعث شد که زن ایرانی در ایران و خارج از آن بعنوان نیروی سیاسی مهمی مطرح شود. دنیای آکادمیک، رسانه‌های جمعی و بازار نشر دانش در غرب به استقبال این تحولات رفتند. برای نشان دادن این تحول، ابتدا به روند نشر کتابهای انگلیسی زبان درباره زنان ایران اشاره می‌کنم.

در طول دو قرن گذشته، یعنی از سال ۱۸۰۰، آغاز قرن نوزدهم تا سال ۱۹۹۹، پایان قرن بیستم، تعداد ۱۱۰ کتاب به زبان انگلیسی منتشر شده که در عنوان آنها کلمات «ایران» و «زن» آمده است. از این ۱۱۰ عنوان، تعداد ۱۲ عنوان (۱۱ درصد) در قرن نوزدهم منتشر شده و ۹۸ عنوان (۸۹٪) در قرن بیستم انتشار یافت. اما تعداد ۷۸ عنوان از ۱۱۰ کتاب (۷۱٪) کل کتابهای در قرن گذشته در بیست سال اخیر منتشر شده است.

این جهش ناگهانی در نوشتن رساله‌های فوق لیسانس و دکترا نیز صورت گرفته است. از تعداد ۶۴ رساله‌ای که در دو قرن اخیر در مورد زنان ایران بزبان انگلیسی نوشته شده است، ۴۸ عنوان (۹۲٪) متعلق به بیست سال اخیر است. روند دیگری که در مطالعات زنان ایران به زبان انگلیسی می‌توان دید نقش روزافزون ایرانیان، بویژه ایرانیان تبعیدی،

در پژوهشگری است. بیشتر تحقیقات قبل از انقلاب توسط محققین غربی انجام شده است. طبق داده هایی که در بیبلیوگرافی انگلیسی جمع آوری کرده ایم، در عرض ۱۲۰ سال اخیر تعداد ۶۰۸ کتاب و مقاله توسط ۴۱۴ نویسنده درباره زنان ایران منتشر شده است. تعداد نویسندگان هابی که بیش از ۵ اثر (کتاب یا مقاله) منتشر کرده اند ۲۳ نفر است. از این ۲۳ نفر تنها ۵ نفر غیر ایرانی هستند. بعبارت دیگر حدود ۲۵٪ کل تحقیقات ۱۲۰ سال اخیر توسط پژوهشگران ایرانی نوشته شده است.

روند دیگر حضور وسیع زنان در این مطالعات است. در گذشته بیشتر تحقیقات توسط مردها انجام می شد اما از این ۱۸ نفر محقق تنها سه نفر مرد هستند.

از نظر کیفی هم، مطالعات زنان ایران به زبان انگلیسی رشد بی سابقه ای کرده است. پژوهشگران ایران تحقیقات دست اول در مورد جنبش زنان ایران و تاریخ نگاری و نقد آن انجام داده اند و تاثیر بسیار مهمی در مطالعات زنان خاورمیانه گذاشته اند.

روند مطالعات به زبان فارسی در تبعید

در مورد مطالعات به زبان فارسی در تبعید امکان مقایسه دقیق دوران قبل از انقلاب و دوره بعد از آن نیست زیرا کتابنامه دو دهه مطالعات زنان ایران در تبعید تنها منابع بیست سال اخیر را ثبت کرده است. اما در تحقیقات خودم متوجه شده ام که روندی که در منابع انگلیسی زبان دیده می شود در منابع فارسی نیز صدق می کند.

در کتابنامه دو دهه مطالعات زنان ایران در تبعید، تعداد ۸۷۱ منبع را ثبت کرده ایم که شامل کتاب، جزوه و مقاله و سخنرانی و مصاحبه است. تعداد منابع منتشر شده بیست سال اخیر به مراتب بیشتر از مجموع مطالعاتی است که در صد سال گذشته در خارج از کشور منتشر شده است. در این بیست سال حداقل چهارده نشریه ادواری زنان منتشر شده است. در حدود نصف ۸۷۱ منبع ثبت شده در سه نشریه ادواری نیمه دیگر، آوای زن، و نشریه سالانه بنیاد پژوهش های

زنان ایران چاپ شده اند.

«مطالعات زنان ایران» در کشورهای مختلف و به زبانهای گوناگون انجام می شود. واضح است که بیشتر تحقیقات بزبان فارسی است و بعد از آن مطالب بیشتر به زبانهای انگلیسی، فرانسه و آلمانی منتشر می شوند. با وجود هژمونی زبان انگلیسی در سطح دنیا، پراکنده شدن ایرانی ها در سراسر دنیا، بویژه در کشورهای غیر انگلیسی زبان، باعث شده است که بحث و تحقیق درباره زنان ایران در سایر کشورها از جمله کشورهای اسکاندیناوی، ایتالیا، اسپانیا، هلند و هندوستان در رسانه های جمعی و دانشگاهها انجام بشود.

اگر «مطالعات زنان ایران» به زبان فارسی و انگلیسی را مقایسه کنیم روندهای متفاوتی را می توان مشاهده کرد. در تحقیقات فارسی زبان خارج از کشور، زن ستیزی وحشیانه رژیم اسلامی و جنایاتی که علیه زنان ایران مرتکب می شود بازتاب نسبتاً وسیعی یافته است اما ادبیات انگلیسی زبان - که بیشتر شامل مطالعات آکادمیک است - در این زمینه تا حد زیادی سکوت کرده است. برای نمونه، در حالیکه مطالعات مفصل درباره متعه و صیغه بزبان انگلیسی منتشر شده است، حتی یک کتاب یا مقاله جامع در مورد سنگسار زنان یا شکنجه زندانیان سیاسی زن در دست نیست. برعکس در ادبیات فارسی زبان در تبعید، حداقل ۵ کتاب خاطرات زندانیان سیاسی زن و ۲۴ مقاله در این مورد بیشتر شده است. در این ادبیات، شیوه های مخصوص شکنجه زنان که با پیروی از احکام زن ستیزانه اسلام انجام می شود و هدفش در هم شکستن کامل روح و جسم زن است بازگویی شده است. همچنین تحقیق درباره قتل به بهانه های ناموسی، آزار و تحقیر و توهین به زنان به بهانه رعایت نکردن اصول اسلامی و ستم بر زنان غیر مسلمان ایران در تحقیقات انگلیسی زبان الویت ندارد.

تحقیق یک تلاش صرفاً علمی یا آکادمیک یا معرفتی نیست. روابط نابرابر در توزیع قدرت سیاسی و منافع سیاسی و ایدئولوژی و اقتصادی و بسیاری منافع دیگر و شرایط زمانی و مکانی پروسه تولید دانش و توزیع و استفاده از آنرا شکل می دهد. مثلاً دین سالاری در ایران آزادی بیان، آزادی مطبوعات و آزادی های آکادمیک را بطور سیستماتیک نقض می کند. همین عامل به تنهایی تفاوت بسیاری بین مطالعات زنان در خارج و داخل کشور بوجود می آورد. برای مثال، در ایران تحقیق درباره بسیاری از موضوع ها که نشانگر بیدادگری های رژیم علیه زنان باشد ممنوع است. در این شرایط، مطالعات در تبعید تنها منبع موجود درباره این بیدادگری ها هستند.

در مطالعات فارسی و انگلیسی، هر دو، سکوت های دیگری دیده می شود. برای مثال، ایران کشوری چند ملیتی، چند زبانی، چند دینی و چند فرهنگی است. اما فمینیست های ایران هنوز این تنوع را باور ندارند. زن ایرانی تا قبل از انقلاب، زن تحصیل کرده طبقه متوسط فارسی زبان شمال شهر تهران بود. در ده سال اخیر نیز، زن ایرانی معمولاً زنی است مسلمان و شهری و از زنان کارگر و روستا که اکثریت زنان ایران را تشکیل می دهند خبری نیست.

فعلاً سکوت های متعدد این مطالعات را کنار می گذارم. رشد بی سابقه «مطالعات زنان ایرانی» در دو دهه اخیر، بیشتر ناشی از انقلاب ایران بود تا از تحولات دنیای آکادمیک و رشد دانش فمینیستی. تردیدی نیست که دانش فمینیستی غرب در این سالها به حالت انفجاری رشد کرده و این خود زمینه مساعدی برای پژوهش در مورد زنان ایران فراهم کرده بود. اما بیش از هرچیز یورش وحشیانه رژیم اسلامی به زنان ایران و زن ستیزی خشونت آمیز اسلام فقهاتی علاقه به مطالعات زنان ایران را دامن زد. عامل دیگر، پراکنده شدن میلیونها ایرانی، زن و مرد، در سراسر دنیا بود که به مبارزات فمینیستی از جمله تحقیق و نشر روی آوردند.

مرور همه جانبه بر بیست سال مطالعات زنان ایران در تبعید در فرصت محدود زمانی میسر نیست. من در اینجا روند اصلی تئوریک - به یک چرخش سیاسی و تئوری - در مطالعات فمینیستی اشاره می کنم و به نقد آن می پردازم. کلمه چرخش را به معنی منفی بکار نمی برم. مقصودم از چرخش تغییر مسیر یا جهت است. این چرخش که در ده سال اخیر روی داده است بنظر من جنبش فمینیستی و زنان ایران را به سازش با نظام پوسیده مردسالاری اسلامی دعوت می کند. با وجود اینکه مطالعات زنان ایران از نظر کمی جهش عظیمی کرده است به نظر من در عرصه تئوری و سیاست گام هایی به عقب برداشته است. بگذارید این مطلب را بشکافم. همه می دانیم که مبارزه علیه مردسالاری در عرصه های مختلف توسط زنان و مردانی انجام می شود که جهان بینی ها و منافع متفاوتی دارند. اما در این پروسه پیچیده می توان دو دینامیک، دو حرکت یا دو تضاد را مشاهده کرد که دانش فمینیستی را شکل می دهد.

حرکت اول ناشی از تضاد بین زنان و جنبش فمینیستی و نظام مردسالاری است. برای مثال مردسالاری اسلامی - فتوای جمهوری اسلامی زنان ایران و جنبش فمینیستی را به مبارزه طلبیده است. این مردسالاری گنبدیده که از انقلاب مشروطیت به بعد ضربه های مهمی خورده بود در سال ۱۳۵۷ قدرت دولتی را بدست گرفت و انتقام جویانه بیدادگری ها و آپارتاید جنسی را بصورت قانون در مجلس اسلامی تصویب کرد و به اجرا گذاشت. این نظام از طرفی بیشتر زنان ایران را وادار به رو در روی روزانه با قدرت دولتی کرده است و از طرف دیگر همه کسانی را که در مورد ایران و زن ایرانی تحقیق می کنند وادار به موضع گرفتن می کند.

حرکت دوم که با حرکت اول رابطه نزدیک دارد، مبارزات درون خود جنبش فمینیستی است. فمینیسم، چه بصورت جنبش سیاسی و چه بصورت یک جریان خلق دانش، هرگز همدست و همگون نبوده است.

در بیست سال اخیر، «مطالعات زنان ایران» در هر دو عرصه - یکی مبارزه علیه مردسالاری اسلامی و دیگری بین خود فمینیست ها - درگیر مبارزه ای جدی بوده است. جدی از این نظر که سرنوشت نظام مردسالاری در گرو این مبارزات است. سؤال اصلی این است: آیا به تولید و بازتولید مردسالاری اسلامی - فتوای می پردازیم؟ آیا مردسالاری سکولار و بورژوازی را جانشین مردسالاری اسلامی - فتوای می کنیم و یا هر دو را تحویل تاریخ می دهیم و شرایط نوینی ایجاد می کنیم؟

به نظر من در بیست سال اخیر روشن شده است که زنان ایران در مبارزه روزانه خود با نظام مردسالاری اسلامی - فتوای سازش نمی کنند. زنان - که اکثریت قاطع آنان فمینیست نیستند - در زندگی روزانه خود مدام به مقابله با این نظام بیدادگر می پردازند و تا امروز مهمترین نیروی اجتماعی در تضعیف ولایت فقیه بوده اند. اما اگر بدلیل خشونت پاتریاکلی اسلامی سازش در مبارزات روزانه میسر نیست، در تئوری فمینیستی براحتی میسر است و در ده سال اخیر انجام شده است. امروز یک سری تئوری های بظاهر نو اما در باطن کهنه زنان ایران و دنیا را تشویق به سازش با دین و ملیت و قومیت می کنند. اینها کدامند؟ به اختصار بیان کنم، بیشتر مطالعات دهه اول بعد از انقلاب مردسالاری اسلامی و زن ستیزی خشن جمهوری اسلامی را به شدت نقد می کند و دین اسلام را بعنوان عامل اساسی در زن ستیزی ولایت فقیه معرفی می کند. اما در سال های آخر دهه ۱۹۸۰، در حالیکه خشونت ولایت فقیه علیه زنان افزایش می یابد، بتدریج مقابله با دین سالاری و نظام قانونی - سیاسی آن فروکش می کند و بسیاری از فمینیست های غربی و ایرانی در دهه ۱۹۹۰ بتدریج از نقد دین سالاری دست برمی دارند و بعضی ها حتی به انتقاد از خود می پردازند. دین اسلام که قبلاً بعنوان منبع مهم و پایه شرعی و فقهی زن ستیزی دولتی به نقد کشیده می شود، از این پس به مثابه دین منتخب مردم ایران، دین اصیل، دین باز و تحول پذیر ارائه گردید. زن ایرانی به زن مسلمان تبدیل شد و وفاداری ابدی او به اسلام اعلام شد و حتی برایش «هویت اسلامی» تراشیدند.

اما به نظر من چرخش دهه ۱۹۹۰ حرکتی قهقراپی است که با توسل به یک سری دعاوی تئوری، زن ستیزی دین اسلام را توجیه می کند و زنان را دعوت به پذیرفتن مردسالاری اسلامی - فتوای می کند. شاید لزومی نداشته باشد که بگویم این ادعاها تازگی ندارد و هم شرق شناسان و هم تئوریسین های مدرنیزاسیون همیشه این نظر را داشته اند. آنها مردم ایران را عقب مانده و مذهبی رقم می زدند و بجای اینکه پرچم آزادی را در دست زنان ایران ببینند دو شاه پهلوی را رهاکننده زنان به حساب می آورند. نظر شرق شناسان، تئوریسین های مدرنیزاسیون، و اسلامیون راجع به اسلامی بودن مردم ایران به هیچ وجه شگفت آور نیست. تراشیدن خصلت اسلامی یا ماهیت اسلامی یا ذات اسلامی برای مردم ایران و نسخه پیچیدن بر اساس آن در چارچوب مواضع تئوریک شرق شناسان و اسلامیون می گنجد و با منافع سیاسی آنها تطبیق می کند. اما به نظر من قائل شدن خصلت اسلامی برای زنان ایران از دید فمینیستی و بویژه از دید فمینیسم مارکسیستی قابل قبول نیست. قبل از اینکه نقد خودم را توضیح بدهم بهتر است به استدلال طرفداران این چرخش سیاسی - تئوری پردازم. در این ادبیات ادعا می شود که دین اسلام همگون و منجمد و بسته نیست. ادعا می شود که دین اسلام ناهمگون، قابل انعطاف و باز است. پدیده اجتهاد به مجتهدین اجازه می دهد که احکام اسلام را با شرایط جدید تطبیق بدهد. زنان از طریق بحث و مذاکره می توانند بر مسند اجتهاد بنشینند و با تحلیل های زن دوستانه از احکام اسلامی، نظام مردسالاری را به نفع خود تغییر بدهند. به این ترتیب اسلام خصلتاً، ذاتاً یا ماهیتاً با دمکراسی و مدرنیسم تباين یا مخالفت ندارد.

این ادعاها نیز تازگی ندارد و در سایر کشورها و از آغاز قرن بیستم مسئله تغییرپذیری اسلام در رابطه با مدرنیته و جنبش زنان در کشورهای اسلامی مطرح بوده است. گذشته از این همه می دانند اسلام دهها فرقه دارد و تمام آیه های قرآن حتی عبارت «بسم الله» هزاران بار تعبیر و بازتعبیر شده اند.

اما پیروان چرخش، مسلمان بودن زن ایرانی را با الهام از یک سری مواضع تئوریک توجیه می کنند. از جمله این تئوری ها «نسبیت فرهنگی» و «سیاست هویت» و «پست مدرنیسم» است. یکی از مفروضات تئوریک این است که هر فرهنگی قائم بالذات یا متکی به خود است، هر فرهنگی ارزشهای خودش را دارد و باید فقط با معیارهای خودش شناخته شود یا ارزیابی گردد، معیارهای خوبی و بدی، درستی و نادرستی، برابری و نابرابری و ستمگری و عدالت هیچکدام معیارهای جهانشمول نیستند. برای مثال اگر در فرهنگ اسلامی زن بدون اجازه مرد حق مسافرت ندارد نباید با معیارهای باصطلاح غربی آن را رد کرد زیرا این یک ارزش اسلامی است و در فرهنگ اسلام درست است. یا اگر اسلام زن و مرد را از هم جدا می کند و زن را مجبور به پوشیدن چادر و چاقچور می کند باید به آن احترام گذاشت و نباید آن را بعنوان آپارتاید جنسی محکوم کرد. طبق این موضع تئوریک، هیچ معیار جهانشمولی برای برابری زن و مرد وجود ندارد. زنان و ستم بر زنان و خواست های آنان همه خاص هستند و زنان نباید قید و بندهای فرهنگ و قبیله و ملت و دین و قوم خود را پاره کنند و خواست های عام و جهانشمول مطرح کنند.

بحث خاص و عام از قدیم الایام در فلسفه، در حقوق و در تئوری اجتماعی مطرح بوده است. این ادعا که خواست های زنان غرب خاص خودشان است، این ادعا که هیچ خواست جهانشمول آزادی و برابری وجود ندارد مورد نقد قرار گرفته است و اینجا فرصت تکرار این بحثها نیست. کافی است بگویم که از نظر من که با دید فمینیسم مارکسیستی به بحث می پردازم - خاص و عام هر دو وجود دارد و در رابطه دیالکتیکی با هم قرار دارند. برای مثال ستم بر زنان در ایران، شکل های خاص جامعه مردسالار ایران را دارد. اما بخشی از ستم عامی است که بر زنان اعمال می شود و علیرغم اسلامی بودن و وحشیگری آن، نقاط اشتراک بسیاری با ستم بر زنان در ژاپن، کانادا، مراکش و استرالیا دارد. مثال دیگری بزنم: حق رای دادن در انتخابات پارلمان و حق انتخاب شدن به مقامات حکومتی حقی است که زنان غرب مطرح کردند و گرفتند و خاص آنان بود اما اکنون بصورت حقی عام و جهانشمول درآمده است. از دید فمینیسم مارکسیستی حق سقط جنین، حق مسافرت زن بدون اجازه مرد، حق حضانت فرزندان، حق نشستن بر مسند قضاوت و سایر حقوقی که زنان غرب مطرح کرده اند هنوز جهانشمول نشده اند. جنبش زنان در سراسر دنیا باید بخاطر گرفتن این حقوق مبارزه کند و آنها را مانند حق رای دادن بصورت حقوق جهانشمول درآورند. در ایران جهانشمول کردن این حقوق مستلزم جدایی کامل دین و دولت است. مستلزم پاکسازی اسلام در همه عرصه های اعمال قدرت دولتی است.

ادبیات چرخش تئوریک تاکید بر تغییر پذیری، تحول پذیری و باز بودن اسلام می کند. اما به نظر من این تاکید نابجا و بی ربط است. تردیدی نیست که اسلام مانند هر دینی قابلیت انعطاف داشته و دارد. اما از دید فمینیستی بویژه فمینیسم مارکسیستی، نقطه حرکت ما نباید دین یا احکام دینی باشد. این مهم نیست که فلان فقیه قرون وسطایی یا فلان آیت الله مجهز به کامپیوتر زنان را ناقص العقل می داند و از حق قضاوت محروم می کند. آنچه مهم است افشای گنبدگی این حکم اسلامی و محروم کردن این فقها از دخالت در سرنوشت زنان ایران است. فمینیسم مداخله آگاهانه در روابط نابرابر و ستمگرانه جنسیت است. نقطه حرکت فمینیسم مبارزه با مردسالاری و ستمگری آن است نه احترام به دین و مذهب ستمگران.

اگر قانونگذاران مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان به قرآن و متون فقهی و احکام الهی متوسل می شوند تا سلطه نظام مردسالاری را بصورت قانونی تامین کنند، فمینیسم باید به مقابله با آن برخیزد.

ادبیات چرخش ادعا می کند که اسلام در تضاد با دموکراسی و مدرنیسم نیست. در این ادعاها معمولاً مدرنیسم را با استفاده از تکنولوژی مدرن ارتباطی و جاده سازی و بناسازی معادل می دانند. واضح است که اسلام فقاهتی ایران و اسلام امارات متحده عربی و عمان و عربستان سعودی مجهز به تکنولوژی بسیار مدرن هستند. اما همه این اسلام ها با مهمترین پدیده مدرنیسم - جدایی دین از دولت و دموکراتیزه کردن سیاست - دشمنی می ورزند. مجلس شورای اسلامی - اگر با معیارهای سیاست مدرن ارزیابی شود - مضحکه ای بیشتر نیست. قانونی که تنها بعد از تصویب شورای نگهبان و رهبر مقام قانونی پیدا بکند دموکراتیک نیست، مدرن نیست، چیزی نیست جز پوشاندن لباس مدرن بر پیکر

پوسیده دین سالاری (تتوکراسی).

ادبیات چرخش، به زنان ایران نوید میدهد که با نشستن بر مسند اجتهاد و ارائه تفسیرهای «زن دوستانه» از احکام اسلامی می‌توانند با مردسالاری فقه‌گرایانه برای تامین خواسته‌های خود مذاکره و معامله بکنند. این نسخه نویسی حتی با فمینیسم، حتی نوع لیبرالی آن، هم آوا نیست. فمینیسم لیبرالی معمولاً جدایی دین و دولت را توصیه میکند. اما حتی جدایی دین و دولت نیز تنها یکی از ملزومات برابری است و به خودی خود به برابری و رفع ستمگری نمی‌انجامد. تئوری فمینیستی، دولت سکولار را نیز یک بنیاد مردسالارانه به حساب می‌آورد. قانون نیز به هیچ وجه بی طرف نیست و خودش ابزار اعمال قدرت مردسالارانه است.

در بیست سال اخیر، بعد از به قدرت رسیدن اسلام در ایران، جریان‌های اسلامی از الجزایر گرفته تا افغانستان و تاجیکستان و پاکستان و اندونزی به یورش‌های وحشیانه‌ای علیه زنان دست زده‌اند. قتل زنان به بهانه‌های ناموسی و بریدن دماغ و لب و گوش آنان و اسیدپاشی بر صورت و بدنشان در کشورهای اسلامی بیداد می‌کند. بیشتر دولتهای اسلامی از تصویب یا اجرای مفاد «کنوانسیون رفع همه اشکال تبعیض از زنان» خودداری می‌کنند.

با وجود اینکه جنبش زنان خاورمیانه در قرن بیستم موفق شد که نظام مردسالاری اسلامی - فئودالی را در بعضی عرصه‌ها به عقب براند، در بیست سال اخیر با برگشت انتقام جویانه این نظام روبرو شده است. بیدادگری‌های مردسالاری اسلامی در شرایطی صورت می‌گیرد که بازار جهانی سرمایه فحشا را بصورت تجارتي پرسود عرضه کرده است و هر سال حدود ۲ میلیون دختر ۵ تا ۱۵ ساله وارد این بازار فحشا می‌شوند. بردگی مرد وزن و کودک در هندوستان و پاکستان و سودان بیداد می‌کند.

در شرایطی که شکل‌های منسوخ شده ستم بر زنان و استثمار انسان حیات تازه یافته‌اند، مطالعات زنان چه نقشی بر عهده می‌گیرد؟ تئوریسین‌های چرخش چه موضعی گرفته‌اند؟

به نظر من ادبیات چرخش چه در رابطه با ایران و چه در رابطه با تحولات دو دهه اخیر در دنیا، جنبش زنان را تشویق به عقب‌گرد و پذیرفتن چهارچوب اسلامی مردسالاری فئودالی - عشیره‌ای و کرنش کردن به علائق ملی و قومی می‌کند.

راه حل چیست؟

بنظر من اگر مطالعات فمینیستی ایران بخواهد به آرایشگر نظام مردسالاری اسلامی تبدیل نشود باید زن ستیزی اسلامی و وحشیگری رژیم آپارتاید جنسی و سنگسار را لخت و عریان بکند، آنرا بشکافد و به مبارزه با آن برخیزد. برای مثال سنگسار تنها یک مشکل قانونی نیست که با اصلاح قانونی حل بشود. سنگسار، از دید فمینیسم، فرهنگ است، سیاست است، جهانی‌بینی و ایدئولوژی است. این رژیم اسلامی را که توسط اقلیتی مسلح بقدرت دولتی بر مردم ایران تحمیل شده است باید مانند رژیم آپارتاید نژادی آفریقای جنوبی به بایگانی تاریخ بربریت سپرد.

جناياتی که رژیم اسلامی در طول بیست سال علیه زنان ایران مرتکب شده است از نظر عمق توحش به هیچ وجه کمتر از جناياتی که دولت آمریکا به مدت بیست سال علیه مردم ویتنام مرتکب شد نیست. در دهه ۱۹۷۰، صدها روشنفکر از قبیل ژان پل سارتر و برتراند راسل، دولت آمریکا را در یک تریبون بین‌المللی به محاکمه کشیدند. تئوریسین‌های چرخش، امروز بجای تلاش برای اخراج رژیم اسلامی از همه تریبون‌های بین‌المللی و بجای به محاکمه کشیدن رژیم اسلامی بخاطر جنايات علیه زنان، زنان را به مذاکره و معامله با آنان تشویق می‌کند و قیام علیه این بیدادگری‌ها را به

محاكمه می کشند.

خلاصه کنم: جریان چرخش امروز بصورت جریانی غالب در دنیای آکادمیک درآمده است. به نظر من هژمونی آن بخاطر نقش آن در حفظ وضع موجود است. تئوری های پست مدرنیسم، نسبیت فرهنگی و سیاست هویت بیان جدید و ظاهراً پیچیده لیبرالیسم فرتوت و کهنسال است. این تئوریه‌ها مانند سلف کهنسال شان باقی خواهند ماند و زنان را به سکوت و تسلیم دعوت می کنند. اما تئوری فمینیستی در نقد این تئوری ها است که می تواند گامی به پیش بردارد. حرکت خودبخودی و اعتراض زنان ایران را کسی نمی تواند متوقف کند. اما تئوری های چرخش زنان را به پذیرفتن چهارچوب اسلامی روابط جنسیت و رفرم آن تشویق می کنند. تنها با نقدی جدی و همه جانبه این تئوری هاست که مطالعات زنان ایران و بویژه تئوری فمینیستی می تواند از تبدیل شدن به مانع تاریخی در مقابل جنبش زنان برحذر بماند.

به نظر من آلترناتیو، نقد بیرحمانه وضع موجود - زن ستیزی اسلامی و وحشیگری جمهوری اسلامی - که بیشتر شامل مطالعات آکادمیک است - در این زمینه تا حد زیادی سکوت کرده است. برای نمونه، در حالیکه مطالعات مفصل درباره متعه و صیغه بزبان انگلیسی منتشر شده است، حتی یک کتاب یا مقاله جامع در مورد سنگسار زنان یا شکنجه زندانیان سیاسی زن در دست نیست. برعکس در ادبیات فارسی زبان در تبعید، حداقل ۵ کتاب خاطرات زندانیان سیاسی زن و ۲۴ مقاله در این مورد بیشتر شده است. در این ادبیات، شیوه های مخصوص شکنجه زنان که با پیروی از احکام زن ستیزانه اسلام انجام می شود و هدفش در هم شکستن کامل روح و جسم زن است بازگویی شده است. همچنین تحقیق درباره قتل به بهانه های ناموسی، آزار و تحقیر و توهین به زنان به بهانه رعایت نکردن اصول اسلامی و ستم بر زنان غیر مسلمان ایران در تحقیقات انگلیسی زبان الویت ندارد.

تحقیق یک تلاش صرفاً علمی یا آکادمیک یا معرفتی نیست. روابط نابرابر در توزیع قدرت سیاسی و منافع سیاسی و ایدئولوژی و اقتصادی و بسیاری منافع دیگر و شرایط زمانی و مکانی پروسه تولید دانش و توزیع و استفاده از آنرا شکل می دهد. مثلاً دین سالاری در ایران آزادی بیان، آزادی مطبوعات و آزادیهای آکادمیک را بطور سیستماتیک نقض می کند. همین عامل به تنهایی تفاوت بسیاری بین مطالعات زنان در خارج و داخل کشور بوجود می آورد. برای مثال، در ایران تحقیق درباره بسیاری از موضوعها که نشانگر بیدادگریهای رژیم علیه زنان باشد ممنوع است. در این شرایط، مطالعات در تبعید تنها منبع موجود درباره این بیدادگریها هستند.

در مطالعات فارسی و انگلیسی، هر دو، سکوت‌های دیگری دیده می شود. برای مثال، ایران کشوری چند ملیتی، چند زبانی، چند دینی و چند فرهنگی است. اما فمینیست‌های ایران هنوز این تنوع را باور ندارند. زن ایرانی تا قبل از انقلاب، زن تحصیل کرده طبقه متوسط فارسی زبان شمال شهر تهران بود. در ده سال اخیر نیز، زن ایرانی معمولاً زنی است مسلمان و شهری و از زنان کارگر و روستا که اکثریت زنان ایران را تشکیل می دهند خبری نیست.

فعلاً سکوت‌های متعدد این مطالعات را کنار می گذارم. رشد بی سابقه «مطالعات زنان ایرانی» در دو دهه اخیر، بیشتر ناشی از انقلاب ایران بود تا از تحولات دنیای آکادمیک و رشد دانش فمینیستی. تردیدی نیست که دانش فمینیستی غرب در این سالها به حالت انفجاری رشد کرده و این خود زمینه مساعدی برای پژوهش در مورد زنان ایران فراهم کرده بود. اما بیش از هرچیز یورش وحشیانه رژیم اسلامی به زنان ایران و زن ستیزی خشونت آمیز اسلام فقهاتی علاقه به مطالعات زنان ایران را دامن زد. عامل دیگر، پراکنده شدن میلیون‌ها ایرانی، زن و مرد، در سراسر دنیا بود که به مبارزات فمینیستی از جمله تحقیق و نشر روی آوردند.

مرور همه جانبه بر بیست سال مطالعات زنان ایران در تبعید در فرصت محدود زمانی میسر نیست. من در اینجا روند اصلی تئوریک - به یک چرخش سیاسی و تئوری - در مطالعات فمینیستی اشاره می کنم و به نقد آن می پردازم. کلمه چرخش را بمعنی منفی بکار نمی برم. مقصودم از چرخش تغییر مسیر یا جهت است. این چرخش که در ده سال اخیر روی داده است بنظر من جنبش فمینیستی و زنان ایران را به سازش با نظام پوسیده مردسالاری اسلامی دعوت می کند. با وجود اینکه مطالعات زنان ایران از نظر کمی جهش عظیمی کرده است به نظر من در عرصه تئوری و سیاست گامهایی به عقب برداشته است. بگذارید این مطلب را بشکافم. همه می دانیم که مبارزه علیه مردسالاری در عرصه های مختلف توسط زنان و مردانی انجام می شود که جهان بینی ها و منافع متفاوتی دارند. اما در این پروسه پیچیده می توان دو دینامیک، دو

حرکت یا دو تضاد را مشاهده کرد که دانش فمینیستی را شکل می دهد.

حرکت اول ناشی از تضاد بین زنان و جنبش فمینیستی و نظام مردسالاری است. برای مثال مردسالاری اسلامی - فتووالی جمهوری اسلامی زنان ایران و جنبش فمینیستی را به مبارزه طلبیده است. این مردسالاری گنبدیده که از انقلاب مشروطیت به بعد ضربه های مهمی خورده بود در سال ۱۳۵۷ قدرت دولتی را بدست گرفت و انتقام جویانه بیدادگریها و آپارتاید جنسی را بصورت قانون در مجلس اسلامی تصویب کرد و به اجرا گذاشت. این نظام از طرفی بیشتر زنان ایران را وادار به رو در رویی روزانه با قدرت دولتی کرده است و از طرف دیگر همه کسانی را که در مورد ایران و زن ایرانی تحقیق می کنند وادار به موضع گرفتن می کند.

حرکت دوم که با حرکت اول رابطه نزدیک دارد، مبارزات درون خود جنبش فمینیستی است. فمینیسم، چه بصورت جنبش سیاسی و چه بصورت یک جریان خلق دانش، هرگز همدست و همگون نبوده است.

در بیست سال اخیر، «مطالعات زنان ایران» در هر دو عرصه - یکی مبارزه علیه مردسالاری اسلامی و دیگری بین خود فمینیستها - درگیر مبارزه ای جدی بوده است. جدی از این نظر که سرنوشت نظام مردسالاری در گرو این مبارزات است. سؤال اصلی این است: آیا به تولید و بازتولید مردسالاری اسلامی - فتووالی می پردازیم؟ آیا مردسالاری سکولار و بورژوازی را جانشین مردسالاری اسلامی - فتووالی می کنیم و یا هر دو را تحویل تاریخ می دهیم و شرایط نوینی ایجاد می کنیم؟ به نظر من در بیست سال اخیر روشن شده است که زنان ایران در مبارزه روزانه خود با نظام مردسالاری اسلامی - فتووالی سازش نمی کنند. زنان - که اکثریت قاطع آنان فمینیست نیستند - در زندگی روزانه خود مدام به مقابله با این نظام بیدادگر می پردازند و تا امروز مهمترین نیروی اجتماعی در تضعیف ولایت فقیه بوده اند. اما اگر بدلیل خشونت پاتریاکی اسلامی سازش در مبارزات روزانه میسر نیست، در تئوری فمینیستی براحته میسر است و در ده سال اخیر انجام شده است. امروز یک سری تئوری های بظاهر نو اما در باطن کهنه زنان ایران و دنیا را تشویق به سازش با دین و ملیت و قومیت می کنند. اینها کدامند؟ به اختصار بیان کنم، بیشتر مطالعات دهه اول بعد از انقلاب مردسالاری اسلامی و زن ستیزی خشن جمهوری اسلامی را به شدت نقد می کند و دین اسلام را بعنوان عامل اساسی در زن ستیزی ولایت فقیه معرفی می کند. اما در سالهای آخر دهه ۱۹۸۰، در حالیکه خشونت ولایت فقیه علیه زنان افزایش می یابد، بتدریج مقابله با دین سالاری و نظام قانونی - سیاسی آن فروکش می کند و بسیاری از فمینیست های غربی و ایرانی در دهه ۱۹۹۰ بتدریج از نقد دین سالاری دست برمی دارند و بعضی ها حتی به انتقاد از خود می پردازند. دین اسلام که قبلاً بعنوان منبع مهم و پایه شرعی و فقهی زن ستیزی دولتی به نقد کشیده می شود، از این پس به مثابه دین منتخب مردم ایران، دین اصیل، دین باز و تحول پذیر ارائه گردید. زن ایرانی به زن مسلمان تبدیل شد و وفاداری ابدی او به اسلام اعلام شد و حتی برایش «هویت اسلامی» تراشیدند.

اما به نظر من چرخش دهه ۱۹۹۰ حرکتی قهقراپی است که با توسل به یک سری دعاوی تئوری، زن ستیزی دین اسلام را توجیه می کند و زنان را دعوت به پذیرفتن مردسالاری اسلامی - فتووالی می کند. شاید لزومی نداشته باشد که بگویم این ادعاها تازگی ندارد و هم شرق شناسان و هم تئوریسین های مدرنیزاسیون همیشه این نظر را داشته اند. آنها مردم ایران را عقب مانده و مذهبی رقم می زدند و بجای اینکه پرچم آزادی را در دست زنان ایران ببینند دو شاه پهلوی را رهاکننده زنان به حساب می آورند. نظر شرق شناسان، تئوریسین های مدرنیزاسیون، و اسلاميون راجع به اسلامی بودن مردم ایران به هیچ وجه شگفت آور نیست. تراشیدن خصلت اسلامی یا ماهیت اسلامی یا ذات اسلامی برای مردم ایران و نسخه پیچیدن بر اساس آن در چارچوب مواضع تئوریک شرق شناسان و اسلاميون می گنجد و با منافع سیاسی آنها تطبیق می کند. اما به نظر من قائل شدن خصلت اسلامی برای زنان ایران از دید فمینیستی و بویژه از دید فمینیسم مارکسیستی قابل قبول نیست. قبل از اینکه نقد خودم را توضیح بدهم بهتر است به استدلال طرفداران این چرخش سیاسی - تئوری پردازم. در این ادبیات ادعا می شود که دین اسلام همگون و منجمد و بسته نیست. ادعا می شود که دین اسلام ناهمگون، قابل انعطاف و باز است. پدیده اجتهاد به مجتهدین اجازه می دهد که احکام اسلام را با شرایط جدید تطبیق بدهد. زنان از طریق بحث و مذاکره می توانند بر مسند اجتهاد بنشینند و با تحلیل های زن دوستانه از احکام اسلامی، نظام مردسالاری را به نفع خود تغییر بدهند. به این ترتیب اسلام خصلتاً، ذاتاً یا ماهیتاً با دمکراسی و مدرنیسم تباین یا مخالفت ندارد. این ادعاها نیز تازگی ندارد و در سایر کشورها و از آغاز قرن بیستم مسئله تغییرپذیری اسلام در رابطه با مدرنیته و

جنبش زنان در کشورهای اسلامی مطرح بوده است. گذشته از این همه می دانند اسلام دهها فرقه دارد و تمام آیه های قرآن حتی عبارت «بسم الله» هزاران بار تعبیر و بازتعبیر شده اند.

اما پیروان چرخش، مسلمان بودن زن ایرانی را با الهام از یک سری مواضع تئوریک توجیه می کنند. از جمله این تئوری ها «نسبیت فرهنگی» و «سیاست هویت» و «پست مدرنیسم» است. یکی از مفروضات تئوریک این است که هر فرهنگی قائم بالذات یا متکی به خود است، هر فرهنگی ارزشهای خودش را دارد و باید فقط با معیارهای خودش شناخته شود یا ارزیابی گردد، معیارهای خوبی و بدی، درستی و نادرستی، برابری و نابرابری و ستمگری و عدالت هیچکدام معیارهای جهانشمول نیستند. برای مثال اگر در فرهنگ اسلامی زن بدون اجازه مرد حق مسافرت ندارد نباید با معیارهای باصطلاح غربی آنرا رد کرد زیرا این یک ارزش اسلامی است و در فرهنگ اسلام درست است. یا اگر اسلام زن و مرد را از هم جدا می کند و زن را مجبور به پوشیدن چادر و چاقچور می کند باید به آن احترام گذاشت و نباید آن را بعنوان آپارتاید جنسی محکوم کرد. طبق این موضع تئوریک، هیچ معیار جهانشمولی برای برابری زن و مرد وجود ندارد. زنان و ستم بر زنان و خواستهای آنان همه خاص هستند و زنان نباید قید و بندهای فرهنگ و قبیله و ملت و دین و قوم خود را پاره کنند و خواستهای عام و جهانشمول مطرح کنند.

بحث خاص و عام از قدیم الایام در فلسفه، در حقوق و در تئوری اجتماعی مطرح بوده است. این ادعا که خواستهای زنان غرب خاص خودشان است، این ادعا که هیچ خواست جهانشمول آزادی و برابری وجود ندارد مورد نقد قرار گرفته است و اینجا فرصت تکرار این بحثها نیست. کافی است بگویم که از نظر من که با دید فمینیسم مارکسیستی به بحث می پردازم - خاص و عام هر دو وجود دارد و در رابطه دیالکتیکی با هم قرار دارند. برای مثال ستم بر زنان در ایران، شکلهای خاص جامعه مردسالار ایران را دارد. اما بخشی از ستم عامی است که بر زنان اعمال می شود و علیرغم اسلامی بودن و وحشیگری آن، نقاط اشتراک بسیاری با ستم بر زنان در ژاپن، کانادا، مراکش و استرالیا دارد. مثال دیگری بزنم: حق رای دادن در انتخابات پارلمان و حق انتخاب شدن به مقامات حکومتی حقی است که زنان غرب مطرح کردند و گرفتند و خاص آنان بود اما اکنون بصورت حقی عام و جهانشمول درآمده است. از دید فمینیسم مارکسیستی حق سقط جنین، حق مسافرت زن بدون اجازه مرد، حق حضانت فرزندان، حق نشستن بر مسند قضاوت و سایر حقوقی که زنان غرب مطرح کرده اند هنوز جهانشمول نشده اند. جنبش زنان در سراسر دنیا باید بخاطر گرفتن این حقوق مبارزه کند و آنها را مانند حق رای دادن بصورت حقوق جهانشمول درآورند. در ایران جهانشمول کردن این حقوق مستلزم جدایی کامل دین و دولت است. مستلزم پاکسازی اسلام در همه عرصه های اعمال قدرت دولتی است.

ادبیات چرخش تئوریک تاکید بر تغییر پذیری، تحول پذیری و باز بودن اسلام می کند. اما به نظر من این تاکید نابجا و بی ربط است. تردیدی نیست که اسلام مانند هر دینی قابلیت انعطاف داشته و دارد. اما از دید فمینیستی بویژه فمینیسم مارکسیستی، نقطه حرکت ما نباید دین یا احکام دینی باشد. این مهم نیست که فلان فقیه قرون وسطایی یا فلان آیت الله مجهز به کامپیوتر زنان را ناقص العقل می داند و از حق قضاوت محروم می کند.

آنچه مهم است افشای گنبدگی این حکم اسلامی و محروم کردن این فقها از دخالت در سرنوشت زنان ایران است. فمینیسم مداخله آگاهانه در روابط نابرابر و ستمگرانه جنسیت است. نقطه حرکت فمینیسم مبارزه با مردسالاری و ستمگری آن است نه احترام به دین و مذهب ستمگران.

اگر قانونگذاران مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان به قرآن و متون فقهی و احکام الهی متوسل می شوند تا سلطه نظام مردسالاری را بصورت قانونی تامین کنند، فمینیسم باید به مقابله با آن برخیزد.

ادبیات چرخش ادعا می کند که اسلام در تضاد با دمکراسی و مدرنیسم نیست. در این ادعاها معمولاً مدرنیسم را با استفاده از تکنولوژی مدرن ارتباطی و جاده سازی و بناسازی معادل می دانند. واضح است که اسلام فقهاتی ایران و اسلام امارات متحده عربی و عمان و عربستان سعودی مجهز به تکنولوژی بسیار مدرن هستند. اما همه این اسلام ها با مهمترین پدیده مدرنیسم - جدایی دین از دولت و دمکراتیزه کردن سیاست - دشمنی می ورزند. مجلس شورای اسلامی - اگر با معیارهای سیاست مدرن ارزیابی شود - مضحکه ای بیشتر نیست. قانونی که تنها بعد از تصویب شورای نگهبان و رهبر مقام قانونی پیدا بکند دمکراتیک نیست، مدرن نیست، چیزی نیست جز پوشاندن لباس مدرن بر پیکر پوسیده دین سالاری (تفوکراسی).

ادبیات چرخش، به زنان ایران نوید میدهد که با نشستن بر مسند اجتهاد و ارائه تفسیرهای «زن دوستانه» از احکام اسلامی می‌توانند با مردسالاری فقهاتی برای تامین خواسته‌های خود مذاکره و معامله بکنند. این نسخه نویسی حتی با فمینیسم، حتی نوع لیبرالی آن، هم آوا نیست. فمینیسم لیبرالی معمولاً جدایی دین و دولت را توصیه میکند. اما حتی جدایی دین و دولت نیز تنها یکی از ملزومات برابری است و به خودی خود به برابری و رفع ستمگری نمی‌انجامد. تئوری فمینیستی، دولت سکولار را نیز یک بنیاد مردسالارانه به حساب می‌آورد. قانون نیز به هیچ وجه بی طرف نیست و خودش ابزار اعمال قدرت مردسالارانه است.

در بیست سال اخیر، بعد از به قدرت رسیدن اسلام در ایران، جریان‌های اسلامی از الجزایر گرفته تا افغانستان و تاجیکستان و پاکستان و اندونزی به یورش‌های وحشیانه‌ای علیه زنان دست زده‌اند. قتل زنان به بهانه‌های ناموسی و بریدن دماغ و لب و گوش آنان و اسیدپاشی بر صورت و بدنشان در کشورهای اسلامی بیداد می‌کند. بیشتر دولتهای اسلامی از تصویب یا اجرای مفاد «کنوانسیون رفع همه اشکال تبعیض از زنان» خودداری می‌کنند.

با وجود اینکه جنبش زنان خاورمیانه در قرن بیستم موفق شد که نظام مردسالاری اسلامی - فتووالی را در بعضی عرصه‌ها به عقب براند، در بیست سال اخیر با برگشت انتقام جویانه این نظام روبرو شده است. بیدادگریهای مردسالاری اسلامی در شرایطی صورت می‌گیرد که بازار جهانی سرمایه فحشا را بصورت تجارتي پرسود عرضه کرده است و هر سال حدود ۲ میلیون دختر ۵ تا ۱۵ ساله وارد این بازار فحشا می‌شوند. بردگی مرد وزن و کودک در هندوستان و پاکستان و سودان بیداد می‌کند.

در شرایطی که شکل‌های منسوخ شده ستم بر زنان و استثمار انسان حیات تازه یافته‌اند، مطالعات زنان چه نقشی بر عهده می‌گیرد؟ تئوریسین‌های چرخش چه موضعی گرفته‌اند؟

بنظر من ادبیات چرخش چه در رابطه با ایران و چه در رابطه با تحولات دو دهه اخیر در دنیا، جنبش زنان را تشویق به عقب‌گرد و پذیرفتن چهارچوب اسلامی مردسالاری فتووالی - عشیره‌ای و کرنش کردن به علائق ملی و قومی می‌کند.

راه حل چیست؟

بنظر من اگر مطالعات فمینیستی ایران بخواهد به آرایشگر نظام مردسالاری اسلامی تبدیل نشود باید زن ستیزی اسلامی و وحشیگری رژیم آپارتاید جنسی و سنگسار را لخت و عریان بکند، آنرا بشکافد و به مبارزه با آن برخیزد. برای مثال سنگسار تنها یک مشکل قانونی نیست که با اصلاح قانونی حل بشود. سنگسار، از دید فمینیسم، فرهنگ است، سیاست است، جهانبینی و ایدئولوژی است. این رژیم اسلامی را که توسط اقلیتی مسلح بقدرت دولتی بر مردم ایران تحمیل شده است باید مانند رژیم آپارتاید نژادی آفریقای جنوبی به بایگانی تاریخ بربریت سپرد.

جنایاتی که رژیم اسلامی در طول بیست سال علیه زنان ایران مرتکب شده است از نظر عمق توحش به هیچ وجه کمتر از جنایاتی که دولت آمریکا به مدت بیست سال علیه مردم ویتنام مرتکب شد نیست. در دهه ۱۹۷۰، صدها روشنفکر از قبیل ژان پل سارتر و برتراند راسل، دولت آمریکا را در یک تریبون بین‌المللی به محاکمه کشیدند. تئوریسین‌های چرخش، امروز بجای تلاش برای اخراج رژیم اسلامی از همه تریبون‌های بین‌المللی و بجای به محاکمه کشیدن رژیم اسلامی بخاطر جنایات علیه زنان، زنان را به مذاکره و معامله با آنان تشویق می‌کند و قیام علیه این بیدادگری‌ها را به محاکمه می‌کشد. خلاصه کنم: جریان چرخش امروز بصورت جریانی غالب در دنیای آکادمیک درآمده است. به نظر من هژمونی آن بخاطر نقش آن در حفظ وضع موجود است. تئوری‌های پست مدرنیسم، نسبیت فرهنگی و سیاست هویت بیان جدید و ظاهراً پیچیده لیبرالیسم فرتوت و کهنسال است. این تئوریه‌ها مانند سلف کهنسال شان باقی خواهند ماند و زنان را به سکوت و تسلیم دعوت می‌کنند. اما تئوری فمینیستی در نقد این تئوری‌ها است که می‌تواند گامی به پیش بردارد.

حرکت خودبخودی و اعتراض زنان ایران را کسی نمی‌تواند متوقف کند. اما تئوری‌های چرخش زنان را به پذیرفتن چهارچوب اسلامی روابط جنسیت و فرم آن تشویق می‌کنند. تنها با نقدی جدی و همه‌جانبه این تئوری‌هاست که مطالعات زنان ایران و بویژه تئوری فمینیستی می‌تواند از تبدیل شدن به مانع تاریخی در مقابل جنبش زنان برحذر بماند. به نظر من آکترناتیو، نقد بیرحمانه وضع موجود - زن ستیزی اسلامی و وحشیگری جمهوری اسلامی - است. دوشرط اصلی این نقد بیرحمانه عبارتند از: ۱- نباید از عواقب نقد ترسید. ۲- نباید از برخورد آن به مراکز قدرت هراسید.

بیشتر تئوریسین های چرخش، علیرغم ادعاهائی که در مورد مورد تحمل نظرات متفاوت دارند، همیشه آماده تقبیح نقد رادیکال هستند.